

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره ششم - بهار و تابستان ۱۳۹۱

دکتر عباس طالب زاده (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد،)

مصطفی مهدوی آرا (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد نویسنده مسئول)

دلالت رنگ‌ها در شعر بشاربن برد

چکیده

هر چند تاکنون جستارهای ارزشمندی در حوزه بررسی دلالت رنگ‌ها انجام شده، اما سهم جستارهایی که نمادگرایی رنگ‌ها در سروده‌های شاعران نابینای عربی را مورد بررسی قرار داده باشند اندک است. همین امر سبب گردیده تا جستار حاضر موضوع دلالت رنگ‌ها و مفهوم آن را در شعر بشاربن برد شاعر نابینای عصر عباسی اول، محور اصلی خود قرار دهد و در صدد یافتن خاستگاه اصلی نمود حقیقی و نمادین رنگ‌ها در شعر او بر آید و این موضوع را بررسی کند که نقش حافظه شاعر و دیگر حواس او - جز بینایی - در رویکرد شعری وی نسبت به رنگ‌ها چقدر است و دلالت رنگ‌ها نزد این شاعر نابینا با دیگر شاعران چه تفاوت‌هایی دارد. هدف اصلی نوشتار پیش رو واکاوی احوال روانی بشار است آن‌گونه که از ظهور رنگ‌ها در شعرش بر می‌آید. به این منظور از شیوه توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. بخش مقدماتی این مقاله به تبیین جایگاه رنگ در عرصه‌های زندگی و مفهوم آن نزد افراد نابینا اختصاص یافته است. در ادامه به واکاوی دلالت رنگ و جایگاه آن در زندگی و شعر بشاربن برد پرداخته شده و تلاش شده است تا معانی ثانویه رنگ‌ها با رویکردی روانشناختی مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: رنگ، احوال روانی، شعر عربی، بشاربن برد.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۱۹

پست الکترونیکی: shoshtari@um.ac.ir

مقدمه

دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم از دو عنصر مهم تجسمی تشکیل شده است، عنصر «شکل» و «رنگ» که لازم و ملزوم یکدیگرهم هستند. رنگ در حقیقت یکی از عناصر زیبایی در طبیعت است و ادیبان و هنرمندان نیز از آن به عنوان یک نیروی هنری در آثار خود استفاده می‌کنند، شاعر با بکارگیری این عنصر به تصاویر شعری خویش غنا می‌بخشد. هر چند رنگ از نظر علم فیزیک وجود حقیقی ندارد و صرفاً یک مسأله ادراکی است ولی بررسی آن در سازمان ذهنی و زبانی و معانی آن، یکی از مباحث مهم در شناخت زبان و ادبیات است.

علم دلالت یا معناشناسی^۱ یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی است که معنا را بررسی می‌کند و دلالت الفاظ و تحول آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. بخشی از واژگان یک زبان الفاظ دال بر رنگ‌ها هستند که مجموعه گسترده‌ای از این علم را به خود اختصاص داده‌اند. الفاظ رنگ‌ها در معناشناسی اهمیت زیادی دارند. دلالت‌های لغوی این الفاظ تنها منحصر به فهم معنای آنها نیست، بلکه ابعاد روحی و روانی دارد و گاهی در شمار اجزای ضمیر ناخودآگاه جمعی قرار می‌گیرند. (حمدان، ۲۰۰۸: ۶۲)

بررسی جایگاه و معنای رنگ در شعر که بیشتر یک پدیده الهامی است، می‌تواند حقایق مهمی را درباره زبان و ادبیات آشکار کند. از مباحث مهم در بررسی رنگ، معنی آن است. در زبان، رنگ‌ها معمولاً علاوه بر معنی واقعی، معانی مجازی متعددی دارند؛ اما در شعر، این معانی فراتر از کاربرد معمولی است. گاه یک رنگ معنی خوشایند و مثبت و گاه معنی منفی و ناخوشایندی دارد، اما از آنجا که در معنایابی، عناصر مهم چندگانه‌ای همچون: اشیا و موصوفات یک رنگ، تجربه و تداعی روان‌شناختی و حتی زمان و مکان مؤثر هستند، هم معنایی یا چند معنایی (هم معنی مثبت و هم معنی منفی)، تقابلی معنایی و معنی ضمنی قابل توجه هستند. (سام‌خانی، ۱۳۸۲: ۲۲)

در زبان و فرهنگ عربی - همان‌طور که در ادامه خواهیم دید - تعداد واژگانی که بر رنگ‌ها دلالت دارد، بسیار است. برخی زبان‌شناسان چون ابن جنی سعی نموده‌اند با مطالعه آوای حروف، بین رنگ و معنی آن ارتباط برقرار کنند. شاعر گاهی به جای نام یک رنگ، نام خود آن شیء را ذکر می‌کند و این امر،

1- Semantics

دایره الفاظ رنگ‌ها را در زبان گسترده تر کرده است. عبدالله الفیفی در بررسی آماری کاربرد رنگ‌ها در شعر شاعران نابینا به این مطلب توجه داشته است. رنگ، با توجه به فرهنگ عرب و زمان و محیط و جامعه خاص آن، معانی ثانویه و متعددی داشته است. در این تحقیق با معانی رنگ در شعر بشارین برد و کیفیت بکارگیری رنگ‌ها نزد وی آشنا می‌شویم، اما سوالی که در ابتدا مطرح است، این است که: وی چگونه با وجود نابینایی بر معانی و مفاهیم رنگ‌ها آگاهی یافته است؟

مفهوم رنگ نزد نابینا

رنگ از پدیده‌هایی است که درک آن مطلقاً با چشم امکان پذیر است، و افراد نابینا با دیگر حواس قادر به درک آن نیستند. از این رو، وقتی در گفتار و نوشتار آنها اسم رنگ را می‌شنویم یا می‌بینیم، شگفت زده شده و از خود می‌پرسیم: آیا او واقعا با مفهوم رنگ آشناست یا صرفاً شنیده‌های خود را بیان می‌کند؟ برای پاسخ به این سوال در ابتدا باید گفت ارزش و اعتبار رنگها، نزد افراد مختلف، متفاوت است. همان طور که ارزش صداها و کیفیت آوایی آنها متفاوت است؛ نغمه‌های کوتاه یا بلند با توجه به تاثیری که بر گوش می‌گذارند، دارای اهمیت موسیقایی متفاوتی هستند. درباره رنگ‌ها هم موضوع همین است، ارزش و تأثیر رنگ قرمز مثلا، با رنگ سبز در نزد افراد یکسان نمی‌باشد. (سانتیانا، ۱۹۶۸: ۱۲۲)

ویژگی عاطفی رنگ‌ها با ویژگی احساسات دیگر پیوند دارد، و جای شگفتی نیست اگر بگوییم: صدای بلند و امواج صوتی با فرکانس بالا، که در گوش تأثیر فزونتتری دارد تقریباً همان احساسی را در ما بوجود می‌آورد که رنگ قرمز با طول موج بالا، آن را بوجود می‌آورد. بسیاری از افراد از این رابطه آگاه نیستند و نمی‌توانند آن را درک کنند. البته ایجاد چنین احساس مشترکی در مقابل رنگ و صدا برای ما غیر ممکن نیست، و با تمرین و تکرار یا استعداد فطری قابل یادگیری است. (همان: ۱۲۳)

رنگ‌ها در طبیعت آثاری دارند، هر کدام عاطفه و احساسی را برمی‌انگیزند. گاهی رنگی - با توجه به دلالت‌های آن - خوشایند و گاهی رنگی دیگر ناخوشایند است، همانند موسیقی که گاهی گوش نواز و گاهی گوش خراش و ناخوشایند می‌شود. اگر ما حساسیت خود را در زمینه رنگ‌ها افزایش دهیم، می‌توانیم به هنری دست پیدا کنیم که ما را قادر می‌سازد، به ارزیابی رنگ‌ها بپردازیم، همانطور که موسیقی دان، صداها و آهنگ‌ها را بررسی می‌کند. (همان)

فرد نابینا در اجتماع مردمی زندگی می‌کند که به زبان آنها سخن می‌گوید و احساسات و عواطف خود را به وسیله آن بیان می‌کند، او سعی می‌کند در میان احساسات با دیگران مشارکت کند و در خیال خود بین معانی و اسم‌هایی که می‌شنود، ارتباط برقرار کند. مثلاً وقتی از ناخوشایند بودن رنگ سیاه در نزد دیگران آگاه می‌شود، می‌کوشد تا احساسات منفی و غم‌انگیز خود را با رنگ سیاه تعبیر کند.

او اطلاعاتی را که از طریق حواس دیگر بدست می‌آورد یا آنچه را از طریق گفتگوهای شفاهی و تجربه‌های انفعالی بیاد می‌آورد، نزد خود جانشین رنگ می‌کند. مثلاً اگر رنگ سبز نزد وی مفهوم بهار را داشته باشد، هر آنچه در طبیعت رمز زیبایی است را سبز می‌داند. (السقطی، ۱۹۶۸: ۱۲۰) به سخنی دیگر آگاهی او از معانی نمادین رنگها، وی را از درک معنی حقیقی رنگ بی‌نیاز می‌کند و او با توجه به این برداشت خود، آن را در شعر استفاده می‌کند.

سخن هلن کلر مصداق مطلب فوق است که می‌گوید: «نابینا با نیروی خیال و عواطف و احساسات انسانی که دارد، در فهم پدیده‌های دیداری با دیگران شریک می‌شود، و هنگامی که الفاظی را می‌شنود که دلالت بر رنگ و نور یا شکل دارند؛ با حدس و گمان خود به معانی آنها پی می‌برد، زیرا آنها را با معانی دیگری که از طریق سایر حواس بدست آورده است، قرین می‌کند...» (همان: ۱۲۱)

از آنجا که موضوع بحث ما رنگ در شعر بشاربن برد است، شایسته است که این مطلب را هم اضافه کنیم که، شعرای نابینا در تعامل خود با رنگ‌ها، به رابطه بین رنگ با ابعاد روحی و روانی آن پی برده‌اند، از این رو، احساسات و عواطف شاعرانه خود را - با توجه به این رابطه - با زبان رنگ بیان می‌کنند. به عنوان نمونه، از الهام بخشی رنگ سیاه نزد دیگران آگاه هستند، بر همین اساس درد و رنج خود را سیاه می‌دانند و برای ابراز این احساس از واژه سیاه استفاده می‌کنند، همانگونه که رنگ سیاه در طبیعت - به دلایلی مجهول - متقابلاً همان احساس منفی را در ما بر می‌انگیزد. (غضنفری، ۲۰۰۹: ۱۹۸)

با توجه به اینکه رنگ‌ها متنوع هستند، و هر کدام احساس خاصی را بر می‌انگیزند، ایجاد همان احساس از طریق غیر از رنگ - مثل گوش دادن به یک موسیقی - امکان‌پذیر است، به طوری که در شخص احساس شبیه به احساس آن رنگ را بر می‌انگیزد؛ یعنی رابطه و تأثیر بین رنگ و احساس یک رابطه دو طرفه است، احساسی خاص، خواستار رنگی خاص است و رنگ خاصی احساس خاصی را بر می‌انگیزد. بنابراین آنچه گفته شد شاعران نابینا برای هر یک از احساسات خود رنگ خاصی را انتخاب

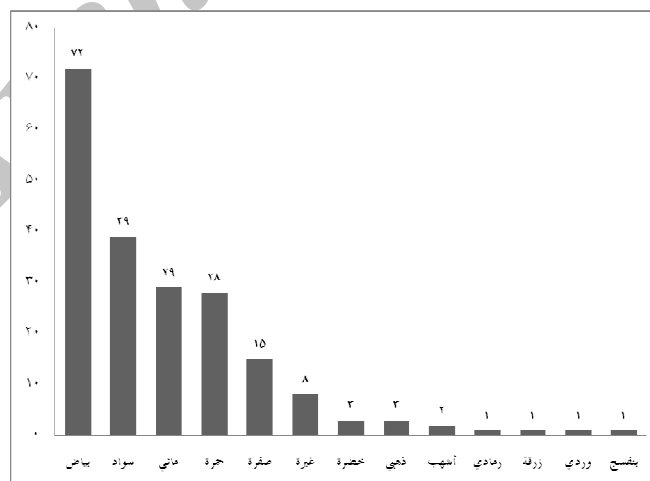
می‌کنند. (غضنفری، ۲۰۰۹: ۱۹۹) و به این وسیله به اندازه توانشان، دلالت رنگ را برای خود با معانی و مفاهیم آن، نزد بینایان یکسان می‌سازند، تا در آن با آنها سهیم شوند و در تعبیر به وسیله آن، با ایشان هماهنگ باشند. این هماهنگی، اندیشه و تفکر نابینا را در امور دیداری سازماندهی می‌کند. (السقطی، ۱۹۶۸: ۱۲۲) پیوند برقرار کردن بین رنگ و حواس دیگر مخصوص نابینایان نیست. افراد بینا ممکن است رنگ خاصی را با صدای خاصی قرین کنند.

نابینا با استعداد ذهنی و حسی که دارد، ملکه خیال خود را قویتر می‌کند و می‌تواند در تصور پدیده‌های دیداری و رسم تصاویر فنی و لفظی به سطح مشارکت با بینایان برسد و بلکه فراتر از آنها تا حد ابداع پیش رود. ناگفته نماند که گاهی مدلول رنگها بیشتر از خود آنها توجه نابینا را به خود جلب کند.

رنگ در شعر بشارین برد

بعضی از منتقدان رنگ را یکی از عناصر ساختار شعری دانسته‌اند، بلکه بعضی بر این عقیده‌اند که تأثیر رنگ در افزایش قدرت شعر و برانگیختن احساسات، غیرقابل انکار است و به چارچوب متن این قابلیت را می‌دهد تا در خدمت تصویرگری شعری، هرچه بیشتر گسترش پیدا کند. (غضنفری، ۲۰۰۹: ۱۹۷)

بشارین برد — آگاهانه یا بی اطلاع از مطلب فوق — از الفاظ رنگ‌ها و دلالت‌های آنها در شعر خود بسیار بهره برده است. میزان کاربرد الفاظ رنگ در شعر بشار در نمودار زیر که در کتاب الفیفی آمده، مشخص شده است (۱۹۹۷: ۱۱):



ملاحظه می شود که رنگ های: سفید، سیاه، آبی آسمانی، سرخ و زرد به ترتیب بیشترین کاربرد را در شعر بشار داشته اند که هر کدام دلالت های مهمی دارند و احساس مخصوص شاعر را نسبت به مدلول این رنگ ها نشان می دهند.

سفید و سیاه در شعر بشار غالباً در چارچوب واحدی می آیند و معنای یکدیگر را کامل می کنند. این امر از دوگانگی شب و روز سرچشمه می گیرد، زیرا رنگ با نور که سبب اصلی ایجاد رنگ هاست، پیوند دارد. (غضنفری، ۲۰۰۹: ۲۰۱)

دلالت رنگ سیاه

رنگ سیاه بر عکس رنگ سفید از قدیم مکروه بوده و رمز شر و بدی و مرگ است. در قرآن کریم هفت بار تکرار شده که پنج مورد آن صفت صورت (وجه) است. (الفیفی، ۱۹۹۷: ۱۵) از نظر روان شناختی، سیاهی، نفی همه رنگ ها و نمایانگر چشم پوشی، تسلیم نهایی و یا انحراف و به تعبیری، نفی یک انتخاب بایسته و نومیدی محض و رنگ انهدام، نیستی و پوچی و به معنای «نه» در مقابل «آری» سفید است. (لوچر، ۱۳۶۹: ۹۷) در زیباشناسی اقوام هند و ایرانی، این رنگ، در بعضی مصادیق خود همچون مو و چشم مورد تحسین قرار گرفته است، اما آنجا که در مقابل سپیدی روز قرار می گیرد رنگ ناخوشایندی است، زیرا آسیب پذیری ناگهانی انسان در شب افزایش می یابد. (سام خانیانی، ۱۳۸۲: ۳۱)

در زبان عربی الفاظ متعددی مفهوم رنگ سیاه را القا می کند و اغلب آن ها دلالت بر بدبینی دارد و مخالف زیبایی است. از جمله می توان به الفاظ: أسود، أسحم، جون، فاحم، دیجور، دجوجی، غریب و... اشاره کرد. (ثعالبی، د ت: ۶۹) رنگ سیاه و سفید در بین زبان های دنیا از نظر شهرت و انتشار سرآمد همه رنگ هاست، دو رنگ متضاد که با شب و روز و تاریکی و نور در ارتباطند و دلیل شهرت آنها هم همین نکته است. (حمدان، ۲۰۰۸: ۲۷)

شب با سکوتی که بر آن حکمفرما است، محملی می شود تا شاعر درد و رنج و غم اندوه خود را به خاطر بیاورد و در آن تأمل کند، تا آنجا که احساس می شود شب تاریک، برای او طولانی تر شده و از دراز به ستوه آمده و آرزوی آمدن صبح را دارد، صبحی که تاریکی و سیاهی را زایل می کند. سفیدی در شعر او سبب راحتی و اطمینان و در مقابل، سیاهی باعث نگرانی و اندوه است:

خلیلیّ ما بال الدجی لاترحزحُ و ما بال ضوء الصبح لایتوضّح
 أضلّ الصّباح المُستیر سیّله أم الدهر لیل کُله لیس ییـرحُ
 کأنّ الدجی زادت و ما زادت الدجی ولكن أطال اللیل هم مبرّحُ (دیوان: ۹۶/۲)

« یاران، سیاهی شب را چه شده که کنار نمی رود و روشنی صبح را که نمی آید؟! صبح روشن، راه خود را گم کرده است یا اینکه روزگار سراسر تاریکی است و برای آن پایانی نیست؟! گویا تاریکی در فزونی است، اما در حقیقت شب طولانی نشده است بلکه این غم و اندوه است که شب را طولانی کرده است.»

او شب را با رنج و غم تا طلوع صبح بیدار سپری می کند:

یا لیلتی لم أنم شوقاً و تسهادا حتّی رأیتُ ییاض الصبح قد عادا
 کبرتُ لَمّا رأیتُ الصبح منبلجیا یحدو توالی جون بان أو کادا (دیوان: ۴۵/۳)

« وای از شب من که با شوق و بیداری سپری شد، تا اینکه سپیدی صبح را دیدم که برگشته است. در این هنگام تکبیر گفتم، وقتی که ساریان صبح، شتر شب را می کرد و کنار می زد.»
 رنگ سیاه با الفاظ و تعابیر مختلفی در شعر شاعر به کار رفته است و سیاهی شب، سیاهی پوست صورت و سایه نیز همان الهام ها و دلالت های منفی رنگ سیاه را دارند.

دلالت های منفی رنگ سیاه، مثل بدبینی و مصیبت را نمی توان از فرهنگ عربی گرفت، تصویر کلاغ بدیمن تصویری است که بر کوچ و جدایی دلالت دارد یعنی چیزی که مایه نگرانی و تشویش خاطر عرب بدوی است. نمود این تصویر را در شعر بشار نیز می یابیم:

لکن جرت سُنحُ یینی و بینهمو و الأشامانِ غرابِ البینِ و الصرْدُ (دیوان: ۱۶۷۲)
 «آهوان بد یمن، کلاغ و پرندۀ کوچک شوم از بین من و آنها گذشتند (و از جدایی خبر دادند).»

شاعر در اینجا سانح را شوم دانسته و غراب را به «بین» اضافه کرده است زیرا خبر از جدایی دوستان می دهد. صرد: پرندۀ ایست بزرگتر از گنجشک، که عرب صدای آن را شوم می داند. (دیوان: ۱۶۷۲)
 سیاهی پوست صورت، از دیگر تصاویر ناخوشایند در نزد عرب است و گاهی نشان دهنده سطح پایین طبقه اجتماعی فرد. و نشانه حقارت او بوده که احتمالاً شخص را و می داشته به طریقی، مثل مشارکت شجاعانه در جنگ یا نشان دادن سجایای برجسته اخلاقی بر جنبه های منفی آن غلبه کند.

احساس بشار به این امر نیز احساس ناخوشایندی است که سبب شده دشمن خود را به آن متصف کند و او را در شمار افراد این طبقه بیاورد و آن را به ابزار هجو تبدیل کند:

أفرخ الزنج طال بك البلاء و ساء بك المقدم و الورا (دیوان: ۲۶۷)

«ای زنگی زاده آیا مصائب بر تو دراز شده و از همه سو تو را آزرده ساخته است؟»

شاعر چهره سیاه را سبب خواری می‌شمارد و کسی که به این رنگ متصف شود نزد وی بی اصل و نسب است:

بنی خلق یخزیکم اليوم والدی دعی أحم اللون غیر نجیب
مواریشه معروفه فی وجوهکم مناخره و الرأس غیر کذوب (دیوان: ۲۳۰/۱)

«ای فرزندان باهلی پدر شما مایه ننگ شماست. چون او بی نسب و سیاه روی و نا نجیب است. آنچه از او در سر و بینی به ارث برده اید در چهره هایتان نمایان است.»

مرگ سیاه از دیگر دلالت های منفی این رنگ نزد شاعر است که به علت شدت و سختی آن به سیاه و گاهی هم به سرخ توصیف شده است. (ابن منظور، ۱۴۰۵: ماده حمر) سرخ و سیاه، صفت آن است زیرا قتل فرد باعث جاری شدن خون و مرگ در ذهن شنونده یادآور نومییدی و مصیبت است:

أمل العیش تاره وأری الموت أسودا (دیوان: ۱۶۳/۲)

«گاهی امید به زندگی کردن دارم و گاهی مرگ را سیاه می‌بینم.»

دلالت های رنگ سیاه در شعر بشار همیشه ناخوشایند و منفی نیست، بلکه در تغزل به محبوب، صورت مطلوب و مثبت به خود گرفته است؛ آنجا که گیسوان او را در شلات سیاهی به انگور تشبیه می‌کند:

و لها وارد الغدائر کالکسر م سواداً قد حان منه انتهاء (دیوان: ۳۸/۱)

«گیسوانی سیاه رنگ دارد چون انگوری که زمان چیدن آن فرا رسیده است.»

سیاهی در این بیت برای شاعر خوشایند است، او در این تصویر از حس چشایی هم کمک می‌گیرد، انگور وقتی شیرین می‌شود که رنگ آن رو به سیاهی رود، یعنی وقت چیدن آن فرا برسد، چون سیاهی انگور در این بیت، یادآور طعم شیرین آن است همانند نمود آن در موی یار خوشایند می‌نماید.

سیاهی مو، از سوی دیگر نشانه جوانی و طراوت و شادابی است، به عبارت دیگر از دلالت های مثبت این رنگ، اشاره به ایام جوانی است. بشار در از دست رفتن این ایام و روی آوردن پیری می‌گوید:

یا صاح أبلانی طلاب الهوی و صرف إبریق علیه النقاب
یوما نعیم أخلقنا جدتی و لمّه مثل جناح الغراب (دیوان: ۶۷/۱)

«ای دوست طلب عشق و نوشیدن باده ای که بر آن پوششی افکنده اند، روزگار نعمت و نیکبختی که مرا فرسود و موی سیاه مرا سفید کرد.»

بشار در دلالت های رنگ ها، همیشه با نظر رایج نسبت به آنها همراه و موافق نیست؛ یعنی اگر سیاهی چهره و پوست نزد آنها ناخوشایند است، گاهی برای وی زیبا و پسندیده می‌شود. او در بیت زیر کنیز سیاه چرده خود را این طور توصیف می‌کند:

و غاده سوداء برأقیه کالماء فی طیب و فی لیسن
کأنها صیغت لمن نالها من عنبر بالمسک معجون (دیوان: ۲۰۰/۴)

«کنیز سیاه و براقی که همانند آب، روان و خوش بو است. گویا که او برای صاحب خود، از عنبری که با مشک مخلوط شده، ساخته شده است.»

همچنانکه ابولعلای معری، شاعر نابینایی که تقریباً دو قرن بعد از بشار ظهور می‌کند، شب سیاه را اینگونه زیبا توصیف می‌نماید:

لیلتی هده عروس من الزنـ ج علیها قلائد من جمـان

او در این بیت تصویر شب را به همراه ستارگانی که در اطراف آن پراکنده شده اند به عروس زنگی تشبیه می‌کند که گردنبندهای مروارید بر او آویخته شده است.

شب با وجود اینکه در ذهنیت شاعر مفهوم منفی دارد، اما گاه گاهی که از غم‌ها و غصه‌ها رها می‌گردد، برای او به فرصتی برای به باده گساری تبدیل می‌شود:

غاب القذی فشرینا صفو لیلتنا حین نلهو و نخشی الواحد الصمدا

«رقیب مزاحم کنار رفت و ما شب را بدون او به کام خواهی گذرانیم در حالی که از خدای یگانه و

بی نیاز بیم داشتیم.»

دلالت رنگ سفید

رنگ سفید در میراث اسلامی رنگ پاکی، خوشبختی، رضایت و نکویی است؛ سفید، رنگ صلح و آشتی است. در قرآن کریم یازده بار تکرار شده است. رنگ لباس مسلمانان در حج و کفن میت نیز هست. (الفیفی، ۱۹۹۷: ۱۵)

در تفکر نمادین مرگ پیش از زندگی می‌آید و تمامی تولدها یک باززایش است. بر این مبنا، سفید در ابتدا رنگ مرگ و سوگواری است. (شوالیه، ۱۳۸۲: ۵۹۰)

الفاظ مترادف (أبيض) و هم معنی آن در زبان عربی بسیارند، از جمله آنها: أزهر، رعبوبه، أشهب، أقرم، أبلج، و أغر می‌باشند. (ثعالبی، دت: ۶۵)

این رنگ که غالباً رنگ سرور و بهجت است در شعر بشار با الفاظ مختلف، چه به صورت تشبیه یا کنایه و چه به تصریح بکار رفته است و دلالت‌های آن با توجه به کاربرد آن در موارد گوناگون مختلف است و گاهی معنی مثبت و گاهی معنی منفی دارد.

از دلالت‌های خوشایند این رنگ در ادبیات عاشقانه، نمود آن در صورت و دندان محبوب است. این رنگ نیز برای بشار رنگ زیبایی، یا بلکه زیبایی به این رنگ است:

وتقال الأوصال سربلها الحسـ
نُ بیاضاً، و الروقه البیضاء (دیوان: ۳۸۱)

«اندام سنگین و متناسب او جامه زیبای سفیدی را بر تن وی پوشانده است. سفیدی، رنگ زیبایی است.»

سفیدی مایل به زرد از دیگر جلوه‌های زیبایی محبوب است که بشار به آن تغزل می‌کند:

بیضاء حُسنًا أشـرقت صُفره تهترُفی عُصن الصبّی الأغید (دیوان: ۲۵۱/۲)

«زیباروی سفید متمایل به زردی، در آمد و چون شاخه نرم و متمایل هنگام راه رفتن تکان می‌خورد.» به نظر می‌رسد بشار بیش از اینکه مجذوب رنگ سفید باشد، شیفته مدلول آن، یعنی زیبایی محبوب است، از این رو بهترین رنگی که بتواند گویای این احساس وی باشد رنگ سفید است.

سفیدی برای بشار رمز خیر و برکت و کارهای نیک است، از این رو سفیدی صورت ممدوح را اثر بخشش و عطایای او می‌داند:

و علی وجه الأغر قبُولٌ

و كأن المعروف فيه كتابٌ (دیوان: ۲۲۱/۱)

«صورتی درخشنده و سفید و مطلوبی دارد گویی که کارهای نیک او بر روی آن نوشته شده است.»
از دیگر دلالت های رنگ سفید در شعر بشار - علاوه بر آنچه گفته شد - سفیدی صبح است. همان
طور که در باره رنگ سیاه گفتیم، سفیدی صبح معمولاً معنای خود را با تاریکی شب کامل می‌کند، و نماد
رهایی شاعر از نگرانی شبانه است:

لِخَدِيكٍ مِنْ كَفِيكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ

إِلَى أَنْ تَرَى وَجْهَ الصَّبَاحِ وَسَادٌ

تَبِيْتُ تُرَاعِي اللَّيْلَ تَرْجُو نَفَادَهُ

و لَيْسَ لِلَّيْلِ الْعَاشِقِينَ نَفَادٌ (دیوان: ۴۴/۴)

«همه شب دستت را بالش سر می‌کنی و شب را چشم می‌داری و منتظری تا صبح بدمد، در حالی که
شب عاشقان سحر ندارد.»

اما از دلالت های منفی رنگ سفید در شعر بشار، باید به پیری و سفید شدن مو اشاره کرد، دو رنگ
سیاه و سفید با زمان و عمر انسان پیوند ناگسستنی دارند، همانطور که سیاهی مو نشان طراوت و شادابی
است، سفید شدن آن سبب اندوه و حسرت می‌شود، و نشانه پیری و از دست دادن سرمایه گرانبهای
جوانی و عمر است. و از دیگر سو دلالت بر نزدیک شدن زمان مرگ و فنا دارد. در بخش قبل از سیاهی
مو و دلالت های آن در شعر بشار سخن به میان آمد، اما گذر زمان آن را از وی می‌گیرد و عیش او را
مکدر می‌سازد:

فَغَيْرَ ذَاكَ الْعَيْشِ تَاجٌ لَبَسْتُهُ

و طَاعَهُ مَهْدِيٌّ كَقَوْلِ نَصَّاحٍ (دیوان: ۱۰۹/۲)

«تاج (موی) سفیدی که بر سرم گذاشتم آن عیش را مکدر کرد و اطاعت مهدی، مرا از سخن نصیحت
گران بی‌نیاز می‌کند.»

و بر او که دیر زمانی است، به نوش خوارگی و غزل خوانی زندگی سپری کرده، دشوار می‌آید که یار
به بهانه پیری از او روی برتابد:

فَإِذَا هُنَّ قَدْ نَفَرْنَ مِنَ الشَّيْءِ

بِ وَأَوْقَدْنَ لِلْوَدَاعِ وَقُودًا

كُلَّ شَيْءٍ إِلَى انْقِطَاعِ مَدَاهِ

و صُرُوفِ الْأَيَّامِ تُبَلِّى الْجَدِيدَا

«آنگاه آن زنان از پیری من گریزان شدند و آتش جدایی برافروختند. همه چیز رو به فنا است، و گذر
روزگار نو را کهنه می‌کند.»

دلالت رنگ قرمز

رنگ سرخ رنگ خطر، غضب، خجالت، انگیزش قوای جنسی و ... است (الفیفی، ۱۹۹۷: ۱۶) به دلیل حرارت و گیرایی که در آوای اصلی آن «حاء» هست، گاهی با خون و گاهی با رنگ های شاد همراه می شود. (حمدان، ۲۰۰۸: ۲۸) این رنگ از نظر روان شناختی نمایانگر نیروی جسمانی و به معنای تمایل و رغبت است و تمام اشکال آرزو و اشتیاق را دربر می گیرد، رنگ سرخ اصرار در به دست آوردن نتیجه، رسیدن به کامیابی و موفقیت و میل حریصانه به تمام چیزهایی است که نشانه ای از کمال را در خود دارد. (لوچر، ۱۳۶۹: ۸۳)

رنگ سرخ به دلیل نیرو، قدرت و درخشش خود در سراسر جهان به عنوان نماد اساسی اصل زندگی محسوب می شود. و بدون شک مفهوم آن بر حسب تیره یا روشن بودن رنگ ظاهری آن تفاوت می کند. رنگ سرخ روشن، درخشان، مرکز گریز، روزانه، مذکر، پرقوت، برانگیزاننده، چون خورشیدی با قدرتی شگرف و فزاینده، اشعه خود را بر همه چیز می تاباند. سرخ تیره برعکس شبانه است، مؤنث، پنهانی، محدود، و متمایل به مرکز است، نه فقط نشانه ای بیانگر، بلکه رمز زندگی است. یکی از این دو جلب می کند، جرأت می دهد، تحریک می کند، این همان سرخ پرچم ها، آگهی ها، و ... است. دیگری هشدار می دهد، باز می دارد، دعوت به احتیاط و حفظ حدود می کند و نگرانی می آورد، این همان سرخ آتشین چراغ قرمز و ورود ممنوع است. (شوالیه، ۱۳۸۲: ۵۶۶)

این رنگ از نخستین رنگ های شناخته شده در طبیعت محسوب می شود و رنگ گرمی است که حرارت خود را از شعله آتش و نور خورشید می گیرد. نماد زندگی است و عامل مؤثر در سازندگی و تشدید رویش گیاهان است. (ایتن، ۱۳۶۵: ۲۱۴) از مهمترین دلالت های آن پیوندش با خون است (حمدان، ۲۰۰۸: ۶۱) تا جایی که واژه «الحرب» در قدیم تقریباً معادل «أحمر» قرار می گیرد. (مسعودی، ۱۹۶۸: ۲۱۸) صورت سرخ برای عرب قدیم ناخوشایند بود، از این رو به موالی از جمله به (أحمره) که قومی از عجم و در بصره ساکن بودند (فیروزآبادی، ۲۰۰۳: ۳۵۴)، با نگاه حقارت می نگریستند. (فیروزآبادی، ۲۰۰۳: ۳۵۴، ماده (حمر)) با این همه مفهوم این رنگ برای بشار مثبت و خوشایند است، زیرا او از نژاد این قوم است و نه تنها از آن نفرت ندارد بلکه به آنان که متصف به این رنگ هستند افتخار می کند:

أحین أشرات بی الأکف مُعیده و حَفَّت بی الحمرء خرقا معصبا (دیوان: ۷۷/۱)

« آیا هنگامی که دست‌ها به نشانه بزرگی پی در پی به سوی من اشاره می‌کنند (بر تو گران است) یا قوم ایرانی من که نسبت به هم نژاد خود متعصبند.» شاعر در این بیت به شهرت خود بین مردم اشاره و به قوم خود افتخار می‌کند.

از دلالت‌های منفی قرمز مفهوم غضب است که در آن پوست انسان به دلیل بالا رفتن ضربان قلب سرخ می‌شود از این نمونه در شعر بشار، بیت زیر است:

و قد هممتُ بیحیی ثم ادرکنی حلمی فأمسکتها محمره لهبا (دیوان: ۸۴/۱)

«قصد جان یحیی را کردم، ولی صبرم مرا به خویشتن داری واداشت. سپس نفس را که از عصبانیت چون آتش گداخته بود مهار کردم.»

جنگ و خونریزی یکی دیگر از دلالت‌های منفی قرمز است:

و محبس یوم جرّ الحربُ ضنکَه دنا ظلّه و احمرّ حتّی تحمّما (دیوان: ۱۶۴/۴)

«گرد و غبار غلیظ آن روز جنگ را که به مردم نزدیک می‌شد، سرخ بود و کم‌کم رو به سیاهی می‌رفت.»

ناگفته نماند که مرگ سرخ در فرهنگ اسلامی، آن هنگام که در راه خدا محقق می‌شود، به معنی شهادت و مثبت است، اما این مفهوم در شعر بشار یافت نمی‌شود.

بیشترین کاربرد این رنگ در شعر بشار، دلالت‌های مثبت و خوشایند آن و در وصف محبوب است. نمود سرخی در گونه و لب‌ها از زیباترین دلالت‌های آن است:

و بیضاء یندی خدّها و جینّها من المسک فوق المجر المتأخج (دیوان: ۷۷۲)

«سفید رویی که چون گونه‌ها و پیشانی‌اش عرق می‌کند، گویی مشک است که بر روی مجمر گداخته (سرخ) پاشیده اند.»

نکته ظریف دیگری که در این بیت ملاحظه می‌شود، این است که شاعر غیر مستقیم اشاره می‌کند که سرخی گونه‌های او - نه بر اثر آرایش - بلکه طبیعی و اثر شرم و حیای اوست، زیرا هنگامی که حالت خجالت و شرم بر انسان عارض می‌شود، عرق می‌کند و صورت و گونه‌های او سرخ می‌شوند. شاعر عرق او را نیز در عطر و بو به مشکی تشبیه کرده که بر اثر آتش گونه‌ها بوی خوش آن همه جا را فراگرفته است.

اما علاوه بر سرخی طبیعی - سرخی برگرفته از حنا و زعفران هم محبوب را برای شاعر دل انگیز و جذاب می‌کند. هنگامی که دستان خود را حنا می‌کند:

و مَحْضَبٍ رَخِصَ الْبِیْنَا بَکِیْ عَلَیَّ و مَا بَکِیْهِ (دیوان: ۲۳/۲)

«و آن حنا بسته ای که انگشتان نرمی دارد و از سر شوق بر من گریست و من بر او نگریستم.»

و نیز هنگامی که از زعفران برای آرایش خود استفاده می‌کند:

عَرَضْتُ إلی وَجْهِ الْحَبِیبِ وَ رَاعَنِی غَزَالٌ عَلَیْهِ زَعْفَرَانٌ مُضْرَجٌ (دیوان: ۶۲/۲)

«مشتاق صورت یار شدم و غزالی که بر او زعفران پاشیده شده بود مرا به شگفتی وا داشت.»

در ابیاتی که در وصف سرخ فام بودن صورت و گونه‌ها و انگشتان و ... گذشت، شاعر به شیوه شاعران قبل از خود عمل کرده است. اما اینکه شاعری قبل از وی صدای معشوق را نیز، چون باغ گل، قرمز بداند، سراغ نداریم:

وَ حَدِیْثٌ کَأَنَّهُ قَطْعُ السَّرْوِ ضِ زَهْتِهِ الصَّفْرَاءُ وَ الْحَمْرَاءُ (دیوان: ۳۹/۱)

بیت مذکور یکی از شاه بیت های دیوان شاعر به شمار می‌آید که ذهن ناقدان زیادی را به خود مشغول کرده و هر یک در این مورد تحلیلی داشته‌اند. عقاد و مازنی تشبیه موجود در بیت را از باب حس آمیزی تصور کرده‌اند؛ که شاعر در این تشبیه یک شیء شنیداری (صدا) را به یک شیء دیداری (گل های زرد و قرمز) مانند کرده است.

اما محمد نویهی با توجه به آنچه درباره مفهوم رنگ نزد نایینا در بخش قبل گفته شد آن را تفسیر می‌کند. او موضوع حس آمیزی موجود در این بیت را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «هر چند شاعر رنگ قرمز را ندیده است ولی شنیده که بسیاری از مردم این رنگ را چگونه توصیف می‌کنند، احساس آن‌ها به اشیائی که قرمز بوده است چیست، و آن‌ها در شعر و نثر خود چگونه آن را توصیف می‌کنند، با توجه به این اوصاف او پیش خود «وجودی» برای رنگ قرمز در نظر گرفته است، و هنگامی که نغمه ای مثل صدای محبوب گوش او را می‌نوازد و او با قریحه موسیقایی و حساس خود آن را دریافت می‌کند، در وی احساسی مشابه آنچه از رنگ قرمز شنیده است، بوجود می‌آورد، و طبیعی است که بتواند بین صدا و رنگ پیوندی برقرار کند. (نویهی، ۱۹۵۱: ۲۴۱)

صدای محبوب برای بشار زیبا و پژواک آن در گوش، تارهای وجود او را به حرکت در می‌آورد، همان‌طور که با شنیدن رنگ قرمز این احساس در او ایجاد می‌شود. مدلول این رنگ برای او خوشایندتر از خود لفظ «أحمر» است، زیرا زیبایی‌های محبوب را یادآور می‌شود. او قرمز را زیبا می‌داند، بلکه همه زیبایی‌ها نزد او به رنگ قرمز است:

و إذا دخلنا فادخُلْ لِي فِي الْحَمْرِ إِنَّ الْحَسْنَ أَحْمَرَ (دیوان: ۵۷/۴)

« هنگامی که وارد شدیم با پوشش قرمز داخل شو چرا که زیبایی به رنگ قرمز است.»

کاربرد رنگ قرمز در شعر بشار در معانی مثبت، بیشتر از دلالت‌های منفی آن است و در بعضی موارد با رنگ زرد در کنار هم می‌آیند. (...زهته الصفراء و الحمراء)، (...كُلُّ بِالْأَصْفَرِ بَيْنَ الْوَرْدِ) و... این نشان می‌دهد که زرد، همانند قرمز برای شاعر از رنگ‌های زیبا محسوب می‌شود.

دلالت رنگ زرد

رنگ زرد نشان دهنده امر ثابتی نیست، گاه معانی مثبت و گاه معانی منفی دارد، ولی در بیشتر موارد جهت توصیف امور ناخوشایند به کار می‌رود، به عنوان نمونه این رنگ نماد ضعف، بیماری، یهود و ... می‌باشد، بویژه وقتی با رنگ سیاه همراه می‌شود، ناخوشایندی آن بیشتر پدیدار می‌گردد. (الفیفی، ۱۹۹۷: ۱۷) زرد، رنگ فریب است چنان‌که مثلا در قرون شانزده و هفده رسم بود که در خانه خائنان را زرد می‌کردند تا توجه عابران جلب شود. یهودیان دایره کوچک زردی روی لباسشان می‌چسبانند. (شوالیه، ۱۳۸۲: ۴۵۲) زرد مات نشانه خیانت و اغفال می‌باشد. (همان: ۴۵۳) و رنگ زمین بارور، که در این حالت نشانه افول، پیری و نزدیکی مرگ است و در نهایت جانشین سیاه می‌شود. (همان: ۴۵۰)

زرد در معانی مثبت خود، به طور نمادین به معنای گرمای خورشید، عروج انبیا گِرد جام مقدس و شادمانی و سرخوشی است و از نظر روان شناختی محتوای عاطفی آن امیدواری و آزادی و میل به رهایی و امید یا انتظار شادمانی‌های بزرگتر است. (لوچر، ۱۳۶۹: ۸۷ و ۸۸) این رنگ نماد آخرت، پادشاهی، فهم و دانایی و نشان دانش و معرفت است. (ایتن، ۱۳۶۵: ۲۱۰) زرد طلایی در اسلام نشانه خرد و اندرزه‌های نیکو می‌باشد. (شوالیه، ۱۳۸۲: ۴۵۳)

رنگ زرد روشن، رنگ جمال و زیبایی است و بیننده را متوجه خود می‌کند مثلاً گاوی که خداوند متعال برای قربانی به بنی اسرائیل معرفی کرد باید دارای رنگ زردی روشن بود که بینندگان را به وجد می‌آورد. (حمدان، ۲۰۰۸: ۴۸) در دوره عباسی این رنگ بیشتر از رنگ‌های دیگر استفاده می‌شد. تکرار آن در قرآن کریم پنج مرتبه است. (الفیفی، ۱۹۹۷: ۱۷)

این رنگ از جمله رنگ های گرم و از نورانی ترین رنگ هاست، چون به رنگ خورشید، این سرچشمه نور است. رغبت بشار به این رنگ — به نظر می‌رسد — ناشی از رغبت او به نور باشد. چیزی که برای او به آرزویی دست نیافتنی تبدیل شده است.

از دلالت های مثبت این رنگ و پرکاربردترین زمینه های آن در شعر بشار جایی است که محبوب خود را به آن توصیف می‌کند و آن زرد روشن و متمایل به رنگ سفید است:

بِضَاءِ صَفْرَاءٍ قُضَائِيَّةٍ مَا نَالَهَا بَرٌّ وَلَا حَانَتْ (دیوان: ۵۸/۲)

«دختری است سفید متمایل به زرد و خوش قد و اندام، که دست هیچ کس به او نرسیده است.»

از دیگر کاربردهای این رنگ در شعر بشار توصیف بعضی پدیده های طبیعی و مصنوعی است.

شاعر در ابیات زیر تابلوی زیبایی از رنگ ها ارائه کرده و رنگ زرد را در رأس همه آنها قرار داده است، تپه های پوشیده از گل های مختلفی که زرد بالاتر از همه خودنمایی می‌کند:

مَخْتَلِفِ التَّيْجَانِ فِي التَّنَادِي كُلُّلٌ بِالْأَصْفَرِ بَيْنَ الْوَرْدِ
و بِالْبَنْفَسِ الْمُشْرِقِ الرَّخْوَدِ وَ الْجَوْنِ مَشْبُوباً بِلَوْنِ الْقَهْدِ
مَوْفٍ عَلَى حَوْذَانِهِ كَالنَّقْدِ مِنْ زَاهِرِ أَحْمَرَ كَمِ يَسْوَدِ (دیوان: ۲۳۲/۲)

«تپه های پر از گل های رنگارنگ: تاج‌های زرد بر سر نهاده، میان گل‌های سرخ و بنفشه درخشان و خاکستری و سبز تیره. گل های حوذان که شکوفه های زرد رنگ دارد و گلهای قرمزی که سیاه و پژمرده نشده‌اند.»

اما از پدیده های مصنوعی متصف به این رنگ در شعر بشار شراب است، او در وصف رنگ شراب به شیوه شعرای قبل از خود عمل کرده است، کسانی مثل عترة بن شداد که می‌گوید:

بِزَجَاجِهِ صَفْرَاءِ ذَاتِ أَسْوَرَةٍ قُرْنَتْ بِأَزْهَرِ فِي الشَّمَالِ مَفْدَمٌ

باده زرد رنگ با وجود بشار همان می‌کند، که صدای محبوب:

و أصفر مثل الزعفران شربته علی صوت صفراء الترائب رود (دیوان: ۲۰۳/۲)

« شراب زرد زنگ زعفرانی را نوشیدم در حالی که به صدای آواز محبوب زردفام و نازپرورده گوش می‌دادم.» صفراء الترائب کنایه از کاربرد فراوان عطر است.

در پایان این بحث، سوالی که ممکن است مطرح شود، این است که اگر زردی پوست نشانه بیماری و ضعف است، چرا بشار پوست محبوب را سفید متمایل به زرد توصیف می‌کند؟

شاید این سخن جاحظ، جواب خوبی برای این سوال باشد، وی در وصف رنگ زرد می‌گوید: «إنَّ الصُّفْرَةَ مَتَى اشْتَدَّتْ صَارَتْ حُمْرَةً وَ مَتَى اشْتَدَّتْ الحُمْرَةُ صَارَتْ سَوَادًا...» (جاحظ، ۱۹۹۷: ۱۹۰). با توجه به نکته ای که جاحظ به آن اشاره کرده، باید گفت: منظور بشار از زردی پوست زردی متمایل به سرخی بوده است، نه زرد بی حالی که نشانه ضعف و مرض است. و دلیل این مدعا هم اینکه، رنگ زعفران که وسیله آرایش صورت بوده است در شکل رقیق آن، زرد متمایل به سرخ است و بشار هم، محبوب خود را با تصویر (زعفران مضرَّج) توصیف کرده است.

دلالت رنگ سبز

رنگ سبز بین آبی و زرد قرار می‌گیرد، و نتیجه تداخل امواج رنگی آنها است (شوالیه، ۱۳۸۲: ۵۱۷)

کسی که این رنگ را انتخاب می‌کند در آرزوی تأثیرگذاری بر دیگران و نیازمند شناخته شدن و تثبیت، و دارای عقاید و راه و رسم خاص خود است. (لوچر، ۱۳۶۹: ۸۰) در میراث عرب مانند رنگ سفید رمز بهجت و سرور و از رنگ‌های خوشایند است. این رنگ در قدیم گاهی با رنگ سیاه تداخل داشته و بجای هم بکار می‌رفته اند. (الفیفی، ۱۹۹۷: ۱۷) همچنانکه «أخضر» گاهی مرادف «أزرق» قرار گرفته است. (خویسکی، ۲۰۰۹: ۷۱)

رنگ سبز، رنگ دنیای سبزیجات است که حاصل عمل فتوسنتز است و نشان دهنده خشنودی، آرامش و بیداری و آمیزه‌ای از دانش و ایمان است. (ایتن، ۱۳۶۵: ۲۱۸) این رنگ دلالت‌های مبهمی دارد، زیرا با اشیای مهم طبیعت مثل گیاهان، سنگ‌های قیمتی و اعتقادات دینی پیوند دارد و با جوانی و حاصلخیزی که باعث شادابی انسان است، در ارتباط است. رمز درخت زندگی و تجدید حیات است و با باغ‌ها و بستان‌ها و آرامش روحی مرتبط است. (حمدان، ۲۰۰۸: ۴۵)

سبز رنگ سلطنت گیاه است و سبزی آن از آب‌های جان بخش به دست می‌آید؛ همان‌گونه که غسل نیز تمام مفهوم نمادین خود را به آب مدیون است. سبز، بیداری آب‌های اولیه و بیداری زندگی، آرامش بخش، تازه کننده و آهنگین است و در بناهای مذهبی که نیاکانمان بر می‌افراشتند، تقدیس می‌شد. سبز برای مسیحیان نشانه امید و تقوا بود. اما مسیحیت در آب و هوایی معتدل رشد کرد، جایی که آب و سبزه عادی بود. اما برای اسلام کاملاً برعکس بود؛ سنت اسلام چون واحه ای بود در میان کویرها و خارزارهای سوزان و مخاصم. پرچم اسلام سبز است، و سبز برای مسلمانان نشانه سلام و سلامتی، و نماد تمام ثروت‌ها اعم از مادی و معنوی است... (شوالیه، ۱۳۸۲: ۵۲۰)

قبل از اینکه به بررسی رنگ سبز در شعر بشار پیردازیم اشاره به این نکته لازم است که الفاظ رنگ‌ها در قدیم محدودتر از زمان حاضر بوده است. به همین دلیل، گاهی یک لفظ برای دو معنا بکار می‌رفته، که به مرور زمان به یک معنا اختصاص یافته و برای معنای دوم لفظی دیگر انتخاب شده است. اگر دوباره سخن جاحظ را درباره رنگ‌ها مرور کنیم، می‌بینیم او می‌گوید: «... و كذلك الخضره متی اشتدت صارت سواداً». رنگ بین سبز و سیاه (أسمر) است و عرب قدیم در بسیاری موارد، به جای این واژه، از رنگ (أخضر) استفاده می‌کرده است. (ابراهیم، ۲۰۰۷: ۷) مثل این بیت (اللّٰهیی) که خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

و أنا الأخضر من يعرفنی أخضر الجلدہ فی بیت العرب (ابن منظور، ۱۴۰۵: ماده (خضر))

بی شک منظور شاعر از (أخضر الجلدہ) همان (أسمر) بوده است، و إلا پوست سبز رنگ، برای انسان معنا ندارد.

هم‌چنان‌که گاهی به جای آن از (جون) به معنی سیاه استفاده می‌شده است. مثل این بیت بشار در وصف گل‌های سبز متمایل به تیره که با واژه (جون) از آن تعبیر می‌کند:

و بالبئفس المشرق الرخوود و الجون مَشْبُوباً بلون الفهد (دیوان: ۲۳۲/۲)

دلالت‌های (أخضر) در ادب عربی قدیم نامشخص است، گاهی بر عکس مطلب فوق - سیاهی لشکر را به خاطر انبوهی آن و سلاح‌های جنگی، سبز می‌دانستند. همانند این بیت ابوالعلائی معری شاعر نایینا:

بأخضر مثل البحر لیس اخضاره من الماء لکن من حدید مُسَرَّد

«با لشکری که مثل دریا سبز است، (حمله می‌کند). سبزی این لشکر از آب نیست بلکه از انبوه سلاحهای آهنی به هم بافته است.»

علاوه بر این گاهی بجای (أخضر) از (أزرق)، آبی آسمانی، استفاده می‌شده است، اگر در بیت ابوالعلاء دقت کنیم، در وصف لشکر می‌گوید: «سبزی آن از آب نیست...» این جمله نشان می‌دهد که آب دریا هم با این رنگ توصیف می‌شده است. ابن منظور نیز به این نکته اشاره می‌کند و مثالی ذکر می‌کند: «متی لجج خضر لهنّ نتیج» (ابن منظور، ۱۴۰۵: ماده (خضر)) و از این قبیل است این بیت بشار که آب فرات را سبز رنگ توصیف می‌کند:

و ملعب النون یُری بطنه من ظهره أخضر مُستصعب (دیوان: ۳۱۵/۱)

«آب سبز رنگ نهر فرات، این تفرجگاه ماهی، هنگامی که از آن می‌گذشتم ته آن دیده می‌شد...» از آبی آسمان هم، گاهی با واژه (أخضر) تعبیر شده است، مثل این حدیث شریف درباره ابوذر: «ما أظلت الخضراء و لأقلت الغبراء أصدق لهجة من ابی ذر»، که منظور از خضراء، آسمان است. (ابن منظور، ۱۴۰۵: ماده (خضر)) بعضی بر این عقیده اند که توصیف آسمان و آب با رنگ سبز از آن روست که منشأ سرسبزی هستند، در ادبیات فارسی نیز، کاربرد این رنگ در معنای آبی آسمانی نمود دارد. همانند این بیت حافظ شیرازی:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

با توجه به آنچه گفته شد، رنگ سبز در گذشته دلالت‌های گوناگونی داشته است، گاهی به جای (أسمر) استفاده می‌شده، همان‌گونه که گاهی مدلول (أزرق) و (أسود) قرار گرفته است. البته این بدان معنا نیست که رنگ سبز - با آنچه ما امروز از آن می‌دانیم - موجود نبوده است. عرب جاهلی رنگ سبز را که یادآور بهار و مراتع خرم و چراگاه‌های خوب است، بیش از هر رنگ دیگری دوست داشت زیرا چراگاه برای او مهمترین مظهر و منبع زندگی بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۷۰).

در شعر بشار این رنگ در دلالت اصلی خود کاربرد دارد و از رنگهای مسرت بخش و فاخر است:

ضربن علیها السّرّ ثمّ ستّرتها بأخضر من خزّ عتیق العضاء (دیوان: ۲۰۶۲)

«برای او سایه بانی زدند و او را با چادری سبز رنگ ابریشمی و راه راه عتیق پوشاندند.»

و جامه سبز رنگ محبوب را وسیله زینت او می‌داند:

أسقمت ليله الثلاثاء قلبی و تصدّت فی السبّت لی لشقائی
و غداه الخمیس قد موتتینی ثم راحت فی الحله الخضراء (دیوان: ۴۹/۱)

«روز سه شنبه قلبم را گرفتار خود کرد و در روز شنبه با آزار، از من روی برگرداند، روز پنج شنبه مرا کشد و سپس در لباس سبز خارج شد.»

جامه ای که وقتی آن را به تن می‌کند، در زیبایی همچون باغی است که پوشیده از گل و گیاه سبز و زرد است:

یا حسنها حین تراءت لنا مکسوره العین بأغضضاء
کأنما ألبستها روضه ما بین صفراء و خضراء (دیوان: ۴۵/۱)

«شگفتا از زیبایی او هنگامی که با چشمانی خمار بر ما نمایان شد. گویی که از زیبایی لباس هایش و رنگارنگی آن باغی بر تن او پوشانده ای.»

دلالت رنگ آبی

رنگ آبی کمتر دلالت مشخصی دارد، رنگ تیره و روشن آن هر کدام دلالت‌های مختلفی دارند، آبی روشن، با آب و آسمان پیوند دارد و مایه آرامش و از رنگ‌های سرد است. (حمدان، ۲۰۰۸: ۳۵۱) آبی، رنگ ازل و ابد، نمایانگر سنت‌های پایدار و نگهدارنده گذشته است. (لوچر، ۱۳۶۹: ۷۵) این رنگ همواره متوجه درون است، به همان اندازه که قرمز با خون الفت دارد، آبی با اعصاب پیوند دارد، اشخاصی که آبی را ترجیح می‌دهند اغلب دارای پوستی رنگ باخته و گردش خون ضعیف و اعصابی قوی و محکم هستند. آبی رنگی است پر قدرت در طبیعت، و دوران خود نمایی آن فصل زمستان است، زمانی که رشد و نمو طبیعت متوقف شده و تمام جوانه‌ها در ظلمت خوابیده‌اند. (ایتن، ۱۳۶۵: ۲۱۶)

اما آبی تیره غالباً رمز جن، نصاری و شر و بدی است (الفیفی، ۱۹۹۷: ۱۷) و برانگیزنده نفرت، کینه و کراهت است و با قوای منفی طبیعت در ارتباط است. (حمدان، ۲۰۰۸) این رنگ نزد متصوفه و اهل معرفت و شهود رنگ نفس اماره است که از پست‌ترین مراتب نفس است. (صالح، ۲۰۰۸: ۱۳)

رنگ آبی در شعر بشار کمتر از دیگر رنگ‌ها کاربرد داشته و دلالت آن، در همه کاربردهای شعری بشار منفی و ناخوشایند است، مگر هنگامی که وصفی واقعی از سلاح جنگی باشد. از دلالت‌های منفی رنگ آبی اطلاق آن بر دشمن است:

تراخت فی النّعیم فلم تنلها حواسدُ أعین الزّرق القبّاح (دیوان: ۱۱۴/۲)

«در ناز و نعمت است و از چشم می‌پوشیده و از گزند چشمان آبی دشمن، در امان است.»

در بیت زیر بر همین معنا دلالت دارد:

ساقها الأزرق الغیور إلی الشّا م فذاتُ الأشاء منها خراب (دیوان: ۲۱۸/۱)

«آن غیرت‌مند آبی‌گون او را به شام برد و ذات‌الاشاء از او ویران گشت.»

این رنگ نزد عرب قدیم مکروه و ناخوشایند بود و — همانطور که گفته شد — بر دشمن اطلاق می‌گشت، زیرا رومی‌ها، که دشمن اصلی آن‌ها محسوب می‌شدند، چشمان آبی رنگ داشتند. شارح دیوان «زرق» را به کسانی تفسیر می‌کند که پوست صورتشان آبی است زیرا رنگ بدصورتی و بدسیرتی محسوب می‌شود. او در ادامه به آیه قرآن استناد می‌کند: ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾. ظاهراً آگاهی بشار از این مطلب، در زشت جلوه دادن این رنگ بی تأثیر نیست.

هنگامی که رنگ آبی صفت تیر و نیزه قرار می‌گیرد نشان صیقلی شدن آن‌هاست:

أخو صیغه زرق و صفراء سُمحه یجاذبها مستحصد و تُجاذبه (دیوان: ۱۶۲/۱)

«صیاد در کمین نشسته و تیر صاف و صیقل خورده (آبی) را در کمان زرد رنگ می‌گذارد و آن را می‌کشد و کمان هم از شدت سختی دست او را می‌کشد.»

نتیجه

أ) احساس رنگ فقط برای اشخاص بینا ممکن است، اما معانی و الهامات آن‌ها مختص آن‌ها نیست. بلکه نابینایان در این احساس با آن‌ها شریک هستند

ب) آنچه معنا و مفهوم رنگ را نزد نابینا تشکیل می‌دهد، تجربه‌ها و اطلاعاتی است که از طریق دیگر حواس بدست آورده و با استفاده از نیروی خیال و تجربه برای خود از هر رنگی «وجودی» ساخته تا

احساسات خود را با زبان رنگ بیان کند. هر رنگی بیان کننده احساسی و هر احساسی با رنگ خاصی بیان می شود.

ت) رنگ ها در شعر بشار دلالت ثابتی ندارند، رنگ سیاه با توجه به احوال درونی شاعر، گاهی شامل دلالت های مثبت و گاهی دربردارنده احساسات منفی است. رنگ سفید که غالباً مدلول آن زن و زیبایی اوست، وقتی با زمان و عمر پیوند می خورد، نشان دهنده پیری و سفید شدن موی سر است. این دو رنگ در قالب شب و روز می آیند، سیاهی شب، نشان از غم و اندوه او و سفیدی صبح، آرزوی او و نشان دهنده آسودگی و رها شدن از غصه های شبانه است.

ث) رنگ قرمز و زرد از محبوبترین رنگ ها نزد بشار هستند، زیرا در زیبایی محبوب جلوه می کنند. او در جای جای دیوان خود زیبایی را با رنگ قرمز و سفید مایل به زردی توصیف می کند. به نظر می رسد بشار بیش از این که مجذوب این رنگ ها باشد، شیفته دلالت های آن است.

ج) رنگ های سبز و آبی نسبت به دیگر رنگ ها کاربرد کمتری داشته اند، رنگ سبز در شعر شاعر مدلول ثابتی ندارد، و با (أزرق) و (أسود) تداخل دارد. رنگ آبی - بجز وقتی که صفت سلاح قرار می گیرد - دارای دلالت منفی است و معادل دشمن قلمداد می شود.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق). *لسان العرب*. قم: نشر ادب الحوزه.

ایتن، جوهانز. (۱۳۶۵ش). *کتاب رنگها*. ترجمه: محمد حسین حلیمی. چ اول. تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

بشار بن برد. (۱۹۹۷م). *دیوان*. شرح: صلاح الدین هواری. بیروت: دار و مکتبه الهلال.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد. (بی تا). *فقه اللغة و اسرار البلاغه*. تحقیق: محمد ابراهیم سلیم. قاهره: دار القرآن.

جاحظ. (۱۹۹۷م). *الحيوان*. شرح: یحیی الشامی و دو جلدی. ط ۳. بیروت: دار و مکتبه الهلال.

حمدان، احمد عبدالله. (۲۰۰۸م). «دلالات الالوان فی شعر نزار القبانی». *رساله کارشناسی ارشد*. دانشگاه «النجاح

الوطنیه». فلسطین: نابلس.

خویسکی، زین کامل. (۲۰۰۹م). *فصول فی دلالة الالفاظ*. قاهره: دار المعرفه الجامعیه.

سام خانیانی، علی اکبر. (۱۳۸۲). «رنگ در شعر معاصر». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. شماره چهارم.

- سانتیانا، جورج. (۱۹۶۸م). *الاحساس بالجمال*. ترجمه: محمد مصطفی بدوی. قاهره: مکتبه الاسره.
- السقطی، رسمیه موسی. (۱۹۶۸). *أثر کف البصر علی الصوره...* . بغداد: مطبعه أسعد.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۰ش). *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ ۴. تهران: انتشارات آگاه.
- شوالیه، ژان و دیگران. (۱۳۸۲ش). *فرهنگ نمادها*. ترجمه: سودابه فضائلی. تهران: انتشارات جیحون.
- صالح، ضاری مظهر. (۲۰۰۸م). *مدلولات الالوان فی القرآن و الفکر الصوفی*. ط ۱. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- الفیفی، عبدالله. (۱۹۹۷م). *الصوره البصریه لیدی الشعراء العمیان*. ریاض: النادي الادبی.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۲۰۰۳م). *القاموس المحيط*. تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عثمان، صلاح. (۲۰۰۶م). *الواقعیه اللونیه، قراءات فی ماهیه اللون و سبل الوعی به*. اسکندریه: منشأ المعارف.
- الغضنفری، متصر عبد القادر. (۲۰۰۹م). *ثراء النص، قراءات فی الشعر العباسی*. ط ۱. عمان: دار مجدلای.
- لوچر، ماکس. (۱۳۶۹). *روان شناسی و رنگها*. ترجمه منیره روانی پور. چ دوم. انتشارات آفرینش.
- مسعودی، علی بن الحسین. (۱۹۴۸م). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید. مصر: المکتبه التجاریه الکبری.
- نویهی، محمد. (۱۹۵۱م). *شخصیه بشار*. ط ۱. قاهره: مطبعه النهضه المصریه.